**أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیمِ، بسم‌الله الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**

در سال جديد جلسه‎ی اوّلي است كه خدمت دوستان می‌رسیم، ان‌شاءالله كه اين سال بر همه‎ی شما و ما سال خیروبرکت باشد، هم براي نظام ما و هم براي مجموعه عزيزاني كه اهل علم و دانش هستند.

**در روزهاي آينده شهادت آقا امام جواد، محمد بن ‎علی عليه‎السلام را داريم.** ما خيلي اميدواريم كه از دوستان و شيعيان اين خاندان و پیروان و هم‌نشینان این‌ها باشيم. ان‌شاءالله خداوند اين اميد و آرزوي ما را برآورده كند. تسليت عرض می‌کنیم. **خاطرمان هم باشد كه در اين مناسبت‌ها بهره ببريم و در مجالس و محافلشان شركت كنيم و وقتي كه شركت می‌کنیم حواسمان را جمع كنيم و خيلي به عيب و ایرادها و کاستی‌ها و این‌ها نپردازيم. این‌ها گاهي محروميت می‌آورد. آدم بايد در مجلسي كه هست سعي كند بهره‌ای در آن جا بگيرد و استفاده‌ای بكند.** قبلاً هم عرض كرديم كه انسان بداند اینجا چه استفاده‌ای می‌شود كرد. حالا مجلسي می‌رویم مطالب مهمي می‌فرمایند آن‌ها را استفاده كنيم، تنبهات و توجهات خوبي می‌دهند از آن‌ها استفاده كنيم، حال خوبي دارد ما از حالش استفاده كنيم، روضه‎ی خوبي خوانده می‌شود از آن استفاده كنيم، يك روايتي خواندند آن روايت را استفاده كنيم. در عالَم بشر غیر معصوم كه به اين زودي همه‌چیز در يك جا جمع نمی‌شود. گفته‌اند مؤمن يك گمشده‌ای دارد و اين گمشده را هر جا يافت، می‌گیرد ولو از كافر هم باشد.

**و بعد از آن، ما ماه ذی‌الحجه را داريم.** ماه ذی‌الحجه يكي از ماه‌های قمري است و آخرين ماه سال قمري محسوب می‌شود **و خيلي به ايام دهه‎ی اول آن سفارش شده، كه بنده تقاضا دارم دوستان حتماً مفاتيح را ملاحظه بفرمايند، همان چهار پنج سطري كه در ابتداي اعمال ماه ذی‌الحجه هست، این‌ها را ببينيم. خود اين كه بدانيم و توجه كنيم كه اين روز، اين شب، اين روزها، اين شب‌ها، نزد خداي متعال حساب ویژه‌ای دارد و از ايام و ليالي ارزشمند است، چيز كمي نيست. يك بركتش اين است كه اگر من در آن ايام كاري نكردم مبتلاي به ندامت می‌شوم. يعني به همين خسران توجه دارم.** و از آن ندامت و پشيماني و افسوسي می‌جوشد و لااقل انسان يك آهي می‌کشد. خود اين هم از اينكه انسان اصلاً حواسش نباشد بهتر است.

حالا من سه چهار جمله را می‌خوانم: ايشان می‌فرمایند بدان كه اين ماه از ماه‌های شريفه است و چون اين ماه وارد می‌شد صلحاي صحابه و تابعين اهتمام عظيم در عبادت می‌کردند و دهه‎ی اول آن، ايامش، "ايّام معدودات" است كه در قرآن مجيد ذكر آن شده است و در نهايتِ فضيلت و بركت است؛ و **از رسول خدا صلی‌الله ‎عليه ‎و آله و سلم مروي است كه اعمال خير در هيچ ايامي نزد خداي تعالي محبوب‌تر نيست از اين دهه.** حالا بعضي از اين روايت استفاده کرده‌اند كه شايد از ماه رمضان هم يك برتري‎ای دارد.

خب **چند كار و عمل اينجا نوشته‌اند، كه اولين آن روزه گرفتن است، نُه روز اول اين دهه، كه ثواب روزه‎ی تمام عمر را دارد.** البته در روز دهم روزه حرام است. روز عرفه هم گفته‌اند اگر از دعاي عرفه بازمی‌مانید، روزه گرفتن آن سفارش نشده است. منتها در مورد روزه گرفتنش نکته‌ای بگويم، **آن كساني كه روزه‎ی قضا دارند و قاعدتاً نمی‌توانند روزه‎ی مستحب هم بگيرند، اگر شرايط كاري و روزمره‎شان اجازه می‌دهد، الآن هم روزها نسبتاً كوتاه شده، اين ايام براي روزه‎ی قضا گرفتن ايام خوبي است.** نمی‌خواهم بگويم هر هشت، نُه روز را روزه‌بگیرید، يك روز، دو روز، هرچه شد. آن كساني هم كه روزه‎ی قضا ندارند و می‌خواهند استحباب را رعايت كنند يك روزه‎ی مستحب كه می‌گیرند به ديگر مستحبات هم توجه كنند. يعني اگر روزه گرفتم و مؤمنی به من رسيد و من را دعوت به خوردن كرد، نياز نيست بگويم روزه هستم، دعوت او را اجابت كنم، هم روزه گرفتنم پنهان است و ثواب مستحب پنهان را دارد و هم دعوت مؤمن را پاسخ داده‌ام و اجابت کرده‌ام و ثواب اين را هم می‌برم. **منتها بايد توجه كنيم كه اين روزه گرفتن با كارهاي ضروري و واجبمان بسازد و از آن‌ها بازنمانیم. اين هم به افراد بازمی‌گردد.** يعني ممكن است بنيه‎ی جسمي يك نفر می‌کشد، ولي ديگري نمی‌کشد، يكي الآن اوضاع خوراكش خوب است و يكي الآن خوب نيست. يك كسي كارش سبُك و يك كسي سنگين است. خود ما بايد مقداری توجه كنيم و از اين قوايي كه خدا در اختيار ما قرار داده و می‌توانیم فكر كنيم و انديشه كنيم بايد در اين جاها از آن استفاده كنيم.

**چيز ديگري كه اين جا هست و خيلي ارزشمند است همين دو ركعت نمازي است كه بين مغرب و عشا خوانده می‌شود و وقتي هم نمی‌گیرد.** حالا بعضي از مراجع تقليد فتوايشان اين است كه این‌طور نمازها را می‌شود به نيت نافله هم انجام داد، مثل نماز غفيله، كه می‌شود آن را به نيت نافله‎ی مغرب انجام داد كه هم نافله و هم غفيله می‌شود. اين را هم می‌توانید از مرجع تقليدتان بپرسيد كه من اين نماز را به نيت نافله هم می‌توانم انجام دهم یا نه. كه اگر این‌طور باشد و فرد اهل نافله هم باشد، ديگر چيزي اضافه نمی‌شود. بعد **نكته‎ی ديگر اين است كه شايد كسي آن آيه را حفظ نباشد. در این صورت می‌تواند از رو بخواند.** در نمازهاي مستحبی از رو خواندن مشكلي ندارد، در نمازهاي واجب، آقايان حفظ حمد و سوره را واجب کرده‌اند، براي كسي كه می‌تواند. البته اگر كسي اين را چند بار تكرار بكند، به‌خصوص كساني كه در اتوبوس و مترو رفت‌وآمد دارند می‌تواند در اين رفت‎وآمدها آن را حفظ كند. اين را هم ان‌شاءالله در اين دهه انجام دهيم و از آن ثواب‌هایی كه دارد بهره‌مند شویم.

**و خوب است مقداري به مضمون آن هم توجه كنيم** كه خداي متعال اين جا **خلاصه‌اش اين است كه می‌فرماید: يك سي شب و يك ده شب را ما با حضرت موسي وعده داشتيم، آن سي تا، ماه ذی‌القعده بوده و اين ده تا هم ماه ذی‌الحجه. به همين مناسبت بزرگان اهل كمال اين چهل روز را گاهي برنامه‌های خاصي هم براي خودشان دارند.** البته آن عددِ چهل خيلي مطلب مهمي نيست، به‌هرحال اگر انسان بخواهد رشد كند بايد در چارچوب قرار بگيرد، يكي از چارچوب‌ها چارچوبِ زمان است، كه اگر شما به زمان نظم دهيد شخصيت رشد می‌کند و تقويت می‌شود ولي اگر جلوي آن را رها كني نمی‌شود. در همه‌چیز هم همین‌طور است. يعني شما در فوتبال هم بخواهي كسي را رشد دهي اگر براي او آن چارچوب را نكشي به هيچ جا نمی‌رسد. بالأخره در آن زمين خط‎كشي شده‌ای كه حساب‌وکتاب دارد بايد فوتبال بازي كند تا يك فوتبالیست شود. كما اين كه در كشتي هم يك تشك می‌گذارند و در آن جا رشد می‌کند و الّا تصور كنيد دو کشتی‌گیر می‌توانستند از سالن هم بيرون بروند! اين كشتي به ساماني نمی‌رسید و هيچ كس هم کشتی‌گیر نمی‌شد.

**مطلب سوم دعايي هست كه از روز اول تا عصر روز عرفه هست، كه در عقبِ نماز صبح و پيش از نماز مغرب بايد خوانده شود. اين هم دعاي خيلي ارزشمندي است كه سعي كنيم در اين نُه روز مقيّد باشيم.** بعد از نماز صبح و قبل از مغرب، نه نماز مغرب، يعني در غروب انسان بنشيند اين دعا را بخواند. سعي كنيم در اين نُه روز به اين مقيّد باشيم، بيشتر هم نمی‌خواهد، همين نُه روزي كه گفته‌اند. **البته برخي از فرازهای اين دعا خيلي ارزشمند است و می‌شود انسان يك فرازِ آن را حفظ كند و در قنوت‌هایی كه دارد از آن استفاده كند**، اگر آن فراز براي او مفيد بوده است.

اين سه تا مطلب را دوستاني كه سال قبل در خدمت آن‌ها بوديم مدّ نظرشان باشد.

**چند جمله‎ی باقی‌مانده جملاتي است كه بيشتر یادآوری است.** منتها صحبت و بحث را از اين جا شروع می‌کنم: **الآن ما در اول سال هستيم و در همه جا رسم بر اين است كه اين آغاز را به همديگر تبريك می‌گویند. بر چه اساسي اين را به همديگر تبريك می‌گوییم؟** يعني الآن كه در جاهاي مختلف مثل دانشگاه‌ها و حوزه‌ها می‌گوییم آغاز سال تحصيلي جديد را تبريك می‌گوییم، اين روي چه مبنايي است؟ ما به چه چيز نگاه می‌کنیم كه می‌شود تبريك بگوييم؟

* ... [نامفهوم]

ايشان می‌فرمایند آغاز رشدي هست.

* ... [نامفهوم]

ايشان هم می‌فرمایند آغازي براي شكوفا شدن است. مطالب همين است كه دوستان می‌فرمایند، ببينيد به خود جملات، **دقت كنيد، چطور به هم تبريك می‌گوییم؟ می‌گوییم آغاز سال تحصيلي جديد را تبريك می‌گوییم. آن تبريك از اين "جديد" می‌جوشد. يعني چون يك فرصتي فراهم می‌شود كه من يك چيزهايي را به‌دست بیاورم و بهره‌هایی را بگيرم، از اين باب، تبريك گفتن دارد.** خود تبريك گفتن در واقع به معناي همين "ان‌شاءالله بهره‌مند شويد" هست. **وگرنه بخواهيم به گذشته برگرديم، اين كه آغاز سال تحصيلي هست به يك معنا يعني من خيلي چیزها را ازدست‌داده‌ام، اين كه تبريك ندارد.** آدم می‌گوید كاش من چهار سال قبل بودم. آدم می‌گوید جواني كجايي كه يادت به خیر! اگر برگرديم به بحث‌های قبل، می‌بینیم همان بحث‌های فطري است. منتها توجه تفصيلي نداريم و الّا فطري است. يعني الآن ما رو به‌پیش كه نگاه می‌کنیم، احساس می‌کنیم زندگي دارد بارورتر می‌شود، بهره‌ها دارد بيشتر می‌شود. به تعبير ايشان شكوفايي در پيش است. اين را كه نگاه می‌کنیم جاي شادماني و سرور است و براي همين به هم تبريك می‌گوییم. ولي اگر این‌طور نگاه نكنيم جاي غم و غصه است. چون يك سال از عمر انسان گذشته و رفته و آن را ازدست‌داده است؛ لذا وقتي شما به گذشته نگاه می‌کنید گاهي دلتان می‌گیرد. يعني آن دانشجويي كه می‌بیند دانشگاه دارد تمام می‌شود و رفقا بايد از هم جدا شوند و بايد برگردد به روستا، این‌طوري اگر نگاه كند دلش می‌گیرد. دقت كنيد ما هرگاه به آينده نگاه كنيم و آينده را خوب ببينيم شادمان می‌شویم. به اين دانشمندان بگوييد يك بار كلاهتان را قاضي کنید: وقتي می‌بینید او این‌قدر شادمان است شما چه اصراري داريد كه بگوييد خودش (آن آینده) نيست؟ من كه اصلاً يك وقت نگاه می‌کنم به آينده، از اين كلمه‎ی آينده این‌قدر كِيف می‌کنم. این‌قدر آب و تاب به آن می‌دهيم كه آينده دار است، آينده در آن است و ... .

آن وقت در آغاز سال تحصيلي هم اين آينده هست كه چشممان را گرفته، و الّا اگر گذشته‎ی دانشگاه را ببينيم این‌طوري نيست. چيزي جز افسردگي و پژمردگي نيست. **اين بحث‌هایی كه تا اين جا داشتيم از باب یادآوری بود، كه ما دنبال زندگاني هستيم و هر كسي به ما زندگاني بدهد، به او ارادت داريم. هر كسي و به هر ميزاني. ما از زندگي نمی‌گذریم لذا گفتيم از هیچ‌کدام از نيازهایمان نمی‌شود چشم‌پوشی كرد.** البته بخشي از نيازهاي ما طبيعي است، يعني مالِ اين زندگاني و اين جاست، خب معلوم است، قدر و قامتش همین‌جاست. ولي **ما يك سري نيازهاي فطري نيز داريم، يعني وقتي قد و قامتش را بررسي می‌کنیم، می‌بینیم خيلي فراتر از اين جاست و در اين جا، جا نمی‌شود. وقتي جايش نمی‌شود يعني می‌خواهد قد بكشد و وقتي كه قد بكشد منتظر من و شما نمی‌ایستد كه بگوييم جاي ديگري هست يا نيست. خودش دارد قد می‌کشد.**

**منتها دقت كنيد: مثلاً** گاهي آدم يك سنگ بزرگي را برمی‌دارد می‌بیند يك علفي آن زير پيچيده و زرد و پژمرده در آن جا مانده است. بله اين علف، همچنان داشت قد می‌کشید، بعد هم اگر آن را برداريد و بكشيد، با آن علفِ كناري فرقي نمی‌کند؛ منتها سنگ را روي سَرِ خودش ديده و آن زیر مانده و زرد و پژمرده شده. اين علف براي اين نبود كه زيرِ سنگ بماند. ما گاهي اوقات خودمان يك سنگ روي سر خودمان می‌گذاریم. فرض كنيد پول و ثروت و اقتصاد را سنگ می‌کنیم و روي سر خودمان می‌گذاریم و بعد می‌بینیم قد نمی‌کشیم و می‌گوییم خبر ديگري نيست. نه! خبر ديگري هست، تو اين سنگ را بردار.

 **پس انسان وقتي كه این‌طور هست دنبال آن حقيقتي است كه زندگي به او بدهد**، اين مورچه‌ای كه دارد از اين جا می‌گذرد من می‌فهمم براي من زندگی‌بخش نيست. من می‌توانم روي آن پا بگذارم و زندگي خودش را هم بگيرم. كه البته آن زندگی‌بخشي كه من دنبال آن هستم چون **از او توقع دارم كه يك زندگي بی‌عیب و نقصِ آرماني و آن چناني به من بدهد، خود او بايد يكتا و بی‌همتا و بی‌نظیر باشد كه بتواند اين بهره را به من بدهد.**

يك جمله‌ای عرض می‌کنم، ان‌شاءالله اگر با آيات و دعاها مأنوس بوديد اين جمله را دنبال بكنيد ببينيد این‌طور هست يا نه؟ يكي از فضیلت‌هایی كه زياد در دين به آن پرداخته‌شده، كه فقط هم در عالَم دين قابل تفسير است، فضيلت شهادت است. اگر يادتان باشد آن اوايل دوستان روي تحليلِ آن خيلي گير بودند كه ما وقتي می‌گوییم انسان فقط دنبال زندگاني خودش است، پس چطور با شهادت جمع می‌شود؟ **شما در آيات و دعاها تعابيري كه در باب شهادت هست و شهادت خواسته می‌شود را خاطرتان هست؟** از اين تعابير شروع به گفتن كنيد. اهل‌بیت، هم خودشان شهادت را خواستند و هم در دهان ما گذاشتند، اين تعابير را چه كسي به ياد دارد؟

* ...

حالا من يك تعبيري می‌گویم **در اين تعابير هرگز دیده‌اید انسان بگويد خدايا مرا بكش؟! اُقتُلني، أمتنی؟** بعد از آن هم يك "في سبيلك" بگوييم! **من تا الآن این‌چنین چيزي ندیده‌ام**. مثلِ آن را داريم، ولي اين كه ما به آن كسي كه زندگی‌بخش است بگوييم أمِتنی في سبيلك، اُقتُلني في سبيلك و ... را نداريم. بله، داريم: «وَ مَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهاجِراً إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ‏ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ»[[1]](#footnote-1) و مرگ او را دريافت. ببينيد خود اين تعبيرِ اُقتُلني و أمِتنی، با طبيعت و فطرت ما نمی‌سازد. **او زندگی‌بخش و زنده‎كننده است و اين خواسته با اين تعبير جور درنمی‌آید. می‌توانیم بگوييم "اُرزُقني قتلاً في سبيلك"**، روزي كن مرا، دقت كنيد، بحث با روزي شروع می‌شود. "روزي" همان چيزي است كه زندگي را به پا می‌دارد. می‌توانیم بگوييم "أکرِمنی"، مرا بزرگ بدار، يعني ما كرامت و بزرگي می‌خواهیم. منتها با كشته شدن در راه تو. می‌توانیم بگوييم "و اجعَلني مِن المُستَشهَدين بَينَ يَدَيك" كه مستشهدين هم به معناي كشته شدن نيست، شهادت در آن جا به اين معناست كه انسان به يك حقيقت برتر و مشاهدات و دریافت‌هایی رسيده است و در واقع پرده‌ها و حجاب‌ها كنار می‌رود. شهيد را هم به اين معنا می‌گویند شهيد، چون يك سري از چيزها را كه تا به حال مشاهده نمی‌کرده است، مشاهده می‌کند. امام هم می‌فرمود: شهيد نظر می‌کند به وجه الله. ببينيد اين تعابير همه با بحث‌های فطري هماهنگ است و بی‌حساب نيست.

**خود شهادت يك روزي است. يعني مثل اين است كه انسان اين آب را می‌خورد و از تشنگي بيرون می‌آید، اين غذا را می‌خورد از ضعف می‌آید بيرون، شهادت يعني این‌گونه جدا شدن از بدن. اگر نگاه كنيد بالاتر از اين و بهتر از اين براي جدا شدن از بدن نمی‌توانید فرض كنيد.** شما كه قرار است از اين زندگاني جدا شويد و اين بدن را رها كنيد بهتر از اين اگر فرضي داريد بياوريد. منتها همين هم با تعبير کاملاً فطري و طبيعي گفته می‌شود. يا به‌عنوان "كرامت" يا به‌عنوان "روزي" يا به‌عنوان "هم نشيني"، يا به‌عنوان "شهيد" يا به‌عنوان ... چيزي كه وجود ما بر نمی‌تابد را نمی‌گوید، مثلاً أمِتنی. در دعايي كه امام سجاد دارد می‌فرماید: فَإِذَا كَانَ عُمُرِي مَرْتَعاً لِلشَّيْطَانِ‏ فَاقْبِضْنِي إِلَيْك‏. نمی‌فرماید أمِتنی، می‎گوید من را به سمت خودت قبض كن و بگير، درياب مرا. چون اگر دارم به سمت شيطان می‌روم، دارم به سمت نابودي می‌روم. آن هم نمی‌فرماید فَاقْبِضْنِي. من را فقط بگير، نه، "اليك"، يعني به سمت يكتاي بی‌همتاي بی‌نهایت.

**لذا بحث شهادت کاملاً با طبيعت ما سازگار است و اصلاً چيزي بهتر از شهادت براي طبيعت ما نيست. براي هيچ انساني مرگي بهتر از شهادت نمی‌شود فرض كرد**؛ لذا در مورد مؤمن و به‌خصوص مؤمنین كامل اين را داريم كه این‌ها حتماً شهادت روزی‌شان می‌شود و از زيارت عاشورا هم اين استفاده می‌شود. حالا يا در اين عمرشان، يا در برگشتي كه با حضرت ولی‌عصر ‎عجل الله ‎تعالي ‎فرجه ‎الشریف در دوران رجعت دارند. مؤمنین كامل این‌طوري هستند؛ لذا اين كه عرض می‌شود ما همين طبيعت و همين فطرت را بايد بچسبيم و همه‌چیز را بر اين سوار كنيم، واقعاً همه‌چیز بر اين سوار است. این‌ها را ما به‌عنوان يادآوري عرض می‌کنیم.

**آن سوره‌ای كه ما جلسه‎ی اول خوانديم، سوره عصر، بسم‌الله الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ الْعَصْرِ إِنَّ الْانسَانَ لَفِى خُسْرٍ. خداي متعال اين جا قَسَم می‌خورد كه انسان در زيان است**، اين قسم چه قسمي است؟ در عالم خودمان اين قسم‌ها را ماها كجا می‌خوریم؟ يك پدري را از مدرسه‎ی فرزندش خواسته‌اند و می‌بیند اوضاع خيلي خراب است، اين جاها پدر قسم می‌خورد كه بچه به خدا قسم خودت را بدبخت می‌کنی. خداي متعال دارد این‌طوري قسم می‌خورد كه آدمي در زيان است، لفي خسر، با همه‎ی اين تأکیدات، **الّا الذين آمنوا، مگر آن‌هایی كه باور بكنند و اهل باور بشوند.** به چه چيزي باور بياورند؟ اصلاً اهل باور شوند. توجه كنيم خيلي وقت‌ها حواسمان نيست، **اساساً كافر، اهل باور نيست. همه‌اش شك و ترديد و شبهه و گمان و همين چيزهاست. اصلاً باور ندارد. خداي متعال نمی‌فرماید به چه چيزي هم باور دارد، تو اصلاً این‌طوري هستي كه بدون باور نمی‌توانی باشي. باور همان شناخت و يقينياتي است كه در انسان جا می‌گیرد و انسان را روي پا نگه می‌دارد.** ايمان بياوريد. حالا درست است، البته آياتِ ديگر بعداً تفصيل می‌دهد ولي اگر من باور نداشته باشم، يعني يك شناخت روشني از خودم و آفرينش و هستي نداشته باشم، خوب معلوم است در زيان هستم، اين كه ديگر گفتن ندارد. اين قسم هم ظاهراً فشار اصلی‌اش روي آن طرف است كه همه دارند زيان می‌کنند مگر این‌ها. مثل مدرسه كه داد می‌زنند همه فلان و فلان هستند مگر بچه درس‌خوان‌ها! كه معمولاً هم كمتر هستند. برای این قسم می‌خورند كه آن طرفش مشكل دارد، این‌طرفش كه خيلي پيچيده نيست.

**الّا الذين آمنوا، مگر آن كساني كه باور بكنند. همان چيزهاي روشن را بشناسند و بپذيرند، اين می‌شود باور. این‌ها از آن خسران و زيان بيرون می‌آیند. آن وقت كه از اين خسران و زيان بيرون می‌آیند ديگر می‌شود فزوني و رشد. رشد تنگنا نمی‌پذیرد. آدمي كه آخرت را انكار می‌کند به خاطر كوچكيِ خودش است، اگر مقداري قد می‌کشید، با همه وجودش می‌فهمید که اين جا تنگ است**، خودش بيرون می‌زد. **مثل‌اینکه** فرض كنيد وجودِ يك كسي آرام‌آرام از عدالت و مطالبه‎ی آن پُر شود. اصلاً كار به كسي ندارد و خودش از اين حكومت ظالمانه می‌زند بيرون و اين را تحمل نمی‌کند. آن كسي كه در درون خودش كژي و انحراف و ظلم هست در قد و قامت اين حكومت ظالمانه قرار می‌گیرد. كسي كه خودش بزرگ شد بعد می‌بیند اين حكومت ظالمانه خيلي براي او كوچك است و بيرون می‌زند. حالا بيرون زدنش در قالب يك اعتراض يا راهپيمايي و ... است. ولي اصل اين است كه قامتش بلندتر از آن می‌شود. **مثلاً** در بحث ولایت‌فقیه كه این‌همه شرط و شروط می‌گذاریم براي اين است كه قامت انسان‌ها بلندتر است. وقتي كه قامت انسان‌ها بلندتر است نمی‌توانند يك بی‌تقوا را بالاي سَرِ خودشان ببينند، چون خودشان از او بالاتر هستند. اگر ما خيلي بالاتر آمديم، بعد به يك آدم باتقوا هم نمی‌توانیم اكتفا كنيم و می‌گوییم بايد معصوم باشد؛ ولي چون هنوز به آن جا نرسیده‌ایم و همين هم از سرمان زياد است، در خودش هم شبهه می‌کنیم، ولي اگر ماها یواش‌یواش بزرگ شديم خيلي مطالبِ ديگر، وسط می‌آید و همه‎باهم به اين نتيجه می‌رسیم كه همين آدم باتقوای دلسوز هم در اندازه‎ی ما نيست، همه راه می‌افتیم و می‌گوییم معصوم؛ لذا در اين جا هم خداي متعال می‌فرماید همه در خسران و زيان هستند الّا الذين آمنوا، مگر آن كسي كه باور بكند. **آن كساني كه باور می‌کنند استخوان‌بندی انسانی‌شان، تازه، شكل می‌گیرد. آن كسي كه اهل باور نيست در عالم انساني اصلاً بي‌استخوان است و روي زمين نمی‌تواند قد نگه دارد.**

**و عملوا الصالحات**، او آرام‌آرام كه باور پيدا كرد، شناخت‌های روشني پيدا كرد و حقايق بر او روشن شد و پذيرفته شد، تازه قد می‌کشد و آن چه كه شايسته هست را انجام می‌دهد؛ و اصلاً جز از اين انسان‌ها كار شايسته انساني برنمی‌آید. **از كسي كه يك باورهاي روشن پيدا كرد، صالحات يعني آن چه كه شايسته هست، سر می‌زند.** (اين كه می‌گویم باورهای روشن، قيدِ توضيحي است، يعني ما باورِ غیر روشن كه نداريم، آن ديگر باور نيست و وهم و خيال و شبهه می‌شود.) ریشه‌اش سالم و محكم است و كار شايسته از او سر می‌زند، او ديگر می‌تواند فعل‌وانفعال را صورت دهد و قد بكشد؛ **و تواصوا بالحق، وقتي او قد كشيد، یواش‌یواش شاخ و برگ پيدا می‌کند و سایه‌اش به ديگران هم می‌افتد.** این‌ها ديگر اتفاق می‌افتد يعني چيزي نيست كه ما منتظر بمانيم كه آيا بكنيم يا نكنيم؟

 و تواصوا بالحق. همديگر را به آن چه كه شايسته هست سفارش می‌کنند، **و تواصوا بالصبر. كه صبر خودش يك شاخه‌ای از حق است. چون در اين جهاني كه حضور دارند ناسازگاری‌ها، ناملایمات، دردها و رنج‌ها الی‌ماشاءالله زياد است. بدون صبر نمی‌شود گذشت، لذا هواي همديگر را دارند و همديگر را به صبر و بردباري و طاقت آوردن سفارش می‌کنند و این‌ها زيان نمی‌کنند، و جز اين زیان‌کاری است.** هیچ‌چیز پیچیده‌ای هم نيست. زیان‌کاری‌اش هم در جزئيات و هم در سطح كلان روشن است. **مثلاً** يك كسي مثل بنده كه شهر تهران را خيلي بلد نيستم اگر سوار ماشين هم بشوم و راه بيفتم، اگر شهر را بلد نيستم، اين جز زيان چيزي نيست. درست است، بر حسب ظاهر دارم در بين ماشین‌ها ويراژ می‌دهم و شايد از آن‌ها هم سرعتم خيلي بيشتر باشد ولي به‌حسب واقعِ امر، چون من در اين صحنه باوري ندارم و آن‌ها شناخت و باور دارند ايستادنِ او از سرعت دویست كيلومتر بر ساعت من بيشتر می‌ارزد. **در روايت هم دارد كه نَومٌ عَلي يَقين [خَیرٌ مِن صَلاۀٍ فی شکّ] خوابيدن با يقين -كه يقين همان باور است،- بهتر است [از نمازِ با شک].** (البته بهتر كه می‌گوید از بابِ اين كلمات است ديگر، چون اگر نهايتش را بيرون بكشيم مثل اين است كه بگوييم كار كردن از دزدي بهتر است. اين از باب گفتگو است و الّا بايد بگوييم كار كردن خوب است و دزدي بد است، منتها چون در گفتگو ما سعي می‌کنیم يك مقدار جملات و مطالب را كوتاه كنيم از این‌گونه كلمات استفاده می‌کنیم.)

**اين راهي كه ما طي كرديم همين بود كه ما در يك توجه خيلي ساده‎ی فطری، همین شناخت‌ها، سرمایه‌ها و همين باورها را در خودمان زنده كنيم. يعني دين چيزي نياورده كه بر گردنِ ما بگذارد، ما براي اين كه به يك زندگاني برسيم داشتيم دست و پا می‌زدیم، دين آمده و گفته نمی‌خواهد این‌قدر دست و پا بزني راه از این‌طرف است. پس هزینه‌ها و گرفتاری‌ها و مشكلات كمتر می‌شود. هیچ‌چیز پیچیده‌ای هم نيست.**

ان‌شاءالله آن دوستاني كه ازدواج ‌نکرده‌اند زودتر ازدواج كنند بعد به اين مطالب برمی‌خورند، اين كه ما می‌گوییم دين براي زندگي است، اين است. **دقت كنيد!** زن و شوهر يك جاهايي لازم است نظر و رضايت همديگر را جلب كنند، الآن در عُرف ما چه می‌گویند؟ فرض كنيد اگر می‌خواهید زن را راضي كنيد زود ياد كدام مغازه‌ها می‌افتید؟ طلافروشي و ... . فرد در عالَم خودش براي اين كه همسر خودش را راضي كند، از اين سمت حركت می‌کند، فرض كنيد بايد يك قطعه‎ی طلا بخرد، مثلاً زن هم از آن طرف بايد يك نهار خوب درست كند! و اين تازه سالم‌هاست، اين كه تهديد باشد و كتك را كاري نداريم. حالا پاي دين را وسط بياوريد. شما در يك جمله بگوييد اين كار ثواب دارد، اين كاري كه من از تو می‌خواهم يا تو از من می‌خواهی، از نظر ديني ارزش و ثواب دارد، آن كار چيست؟ قطعاً آدم كشتن و دزدي نيست. آبروريزي نيست. شما بفرماييد آن كار چيست؟ يك سلام كردن است. محبت كردن و دروغ نگفتن است. خب ديگر زندگي از اين راحت‌تر ساخته شود؟ شما آن هزينه‎ی اقتصادي و مالي و رواني را به همين سادگي از روي دوش برمی‌دارید. اصلاً كار با آخرت هم نداريم همين جا يك زندگي ديگري رقم بخورد.

**اين كه ما این‌قدر تأكيد داريم كه اصل مطلبِ ما زندگاني است براي اين است كه كسي تا دنبال زندگاني نباشد قدرِ دين را نمی‌فهمد. آن كسي كه دنبال زندگاني بود می‌فهمد ارزش دين چيست و بی‌دینی چقدر زندگي را به نابودي می‌کشاند؛ اصلاً زندگي باقي نمی‌گذارد؛ لذا دين را بياوريد در زندگي اگر جواب نداد آنگاه مدعي شويد؛ و الّا دين را بيرون از زندگي نگه‌دارید و روي آن بحث علمي كنيد، حتماً دچار شبهه می‌شوید. همه‌چیز همین‌طور است. اگر چيزي كه براي كار و زندگي است را به كار و زندگي زديد خود را نشان می‌دهد ولي اگر به كار و زندگي نزديد و بيرون نگه داشتيد، حتماً دچار شبهه می‌شوید. آدم‌هایی كه درس نمی‌خوانند بیش‌ترین شبهه را در مورد درس خواندن دارند.** آدم‌های درس‎خوان چطور؟ شبهه‎اي در مورد درس خواندن ندارند. آدم‌هایی كه حال ورزش را ندارند بیش‌ترین شبهه را در مورد ورزش دارند. خود ورزش‎كارها چطور؟ ورزش براي زندگي است، با ورزش زندگي بكن بعد می‌فهمی؛ و الّا چيزي كه مربوط به زندگي است را در متن زندگي نياوري هر چه كه بيرون باشد شبهه‌اش بيشتر می‌شود. آب براي خوردن است آن را می‌خوری و می‌فهمی. حالا شما آب را نخور و بنشين و بحث كن.

يكي از مظلومیت‌های دين ما شيعيان همين است؛ زيرا با اين كه می‌گوییم شيعه حق است يعني براي زندگي است و امتيازي كه دارد اين است كه می‌توانیم آن را به زندگي بزنيم، آن را وارد زندگي نمی‌کنیم و به همين دليل این‌همه شبهه داريم؛ و الّا كدام يك از ما بخشي از دين را آورديم و با آن زندگي كرديم و به مشكل برخورديم؟ با اين كه ما می‌دانیم يك چیزهایی از ديني كه در دست ماست، خلاف است - يعني در طول تاريخ از دست ما خارج‌شده و براي همين در فتاوا اختلاف است، وقتي اختلاف هست يعني این بخش از آن، دين نيست ديگر - اگر همين مقدار را هم به زندگي بزنيم، می‌بینیم كه دچار مشكل نمی‌شویم؛ لذا دين گفته مسواك بزن، یا مثلاً گفته غذا را خوب بجويد. دين هم كه می‌گوییم يعني همان كه از اين خاندان بزرگوار به ما رسيده، نه ديني كه خودمان می‌تراشیم.

لذا يك یادآوری‎ای از بحث‌های گذشته بكنيم، انسان در خسران و زيان است مگر كساني كه باور بكنند و اهل باور بشوند؛ يعني بشناسند و بپذيرند، كه خودبه‌خود این‌ها به جوشش هم درمی‌آیند و كار شايسته هم می‌کنند و خودبه‌خود بهره‌شان به ديگران هم می‌رسد؛ **و غير از اين، خسران و زيان است. خسران و زيان هم با فطرت انسان سازگار نيست و لذا بیش‌ترین رنج و خون دل در اين دنيا مال همین‌هاست كه از دين بهره نمی‌برند؛ و بزرگان هم گفته‌اند جهنم چيزي جز باطن اين دنيا نيست، همين باطن بيرون می‌ریزد و می‌بیند همه‎ی آن رنج و عذاب و آتش است. يك مثال ديگر هم عرض کنم** دو نفر را در نظر بگيريد كه يكي مهربان و يكي حسود است، اين كسي كه مهربان است از بودن با انسان‌ها لذت می‌برد ولي كسي كه حسود است آتشي را بر می‌افروزد كه خودش را می‌سوزاند و در عالَمِ خارج هم، اگر خدا بخواهد، به كسي كه مورد حسدِ اوست روزي می‌رسد، لذا او روزي می‌خورد و اين فردِ حسود، آتش می‌گیرد.

 **«أَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمِّدٍ و آلِ مُحَمَّدٍ و عَجِّل فَرَجَهُم»**

1. سوره النساء، آیه 100 [↑](#footnote-ref-1)